

Doc_Number: EU000245



8:27 عصر دوشنبه، 2 آذر 1388

درباره استراتژی "گل در برابر گلوله" در روز ۱۶ آذر:

پشت به "تیان آن من"

عماد بهاور

حکامان نظامی بر مبنای یک «تحلیل اشتباه» با جنبش مواجه شده اند. لذا سرکوب خشونت آمیز را به هرگونه فاق و مذاکره یا سازش ترجیح می دهند. آن ها می خواهند با استفاده از ابزارها و تکنیک های امنیتی «اعتشاناتان» را سرکوب کنند. برای رسیدن به این هدف، باید کاری کنند تا تجمعات رادیکالیزه شده و به خشونت کشیده شود. لذا بر روی تحریک احساسات عمومی برای انجام خشونت مقابل در انتقام از سرکوب روز ۱۳ آبان حساب باز کرده اند. روز ۱۶ آذر بهترین فرصت برای سوء استفاده از احساسات دانشجویی خواهد بود.

آیا در روز شانزدهم آذر اسفند فاجعه «تیان آن من» دیگری رخ خواهد داد؟ برخورد سخت حزب کمونیست چین با دانشجویان در میدان «تیان آن من»، در ۴ ژوئن ۱۹۸۹، منجر به کشته و زخمی شدن صدها تن از مردم چین شد. به ظاهر اعتراضات سرکوب شد و حکومت کمونیستی به راه خود ادامه داد. ضمن آنکه «انو زینگ»، رهبر چین و دبیرکل حزب کمونیست، نیز که خواهان مذاکره و رسیدن به توافق با دانشجویان بود، از طرف حزب برکنار و به مدت ۱۶ سال تا زمان مرگش در حبس خانگی به سر برد. برای آن ها که مدینه فاضله شان کشور چین است، احتمالاً سرکوب چینی نیز الگوی مناسبی برای برخورد با جنبش سبز خواهد بود.

یک تحلیل اشتباه

در ذهن همه فعالین سیاسی این سوال مطرح است که چرا هسته مرکزی حاکمیت ایران هیچ تمایلی به پذیرش، به رسمیت شناختن، یا حتی دیدن جنبش سبز ندارد. گویی از نظر آن ها اسامای هیچگاه چنین جنبشی وجود نداشته است. آیا حاکمیت این جنبش را می بیند اما به روی خود نمی آورد و یا اسامای ناتوان از دیدن چنین جنبشی است؟ هفته گذشته کاظم انبارلویی در مصاحبه با نشریه مثلث در پاسخ به این سوال که برای خروج از «وضعیت فعلی» چه باید کرد، گفت: «خیلی وقت است که از وضعیت فعلی بیرون رفته ایم (!) اعتشاشاتی که اکنون به حداقل رسیده، نشان می دهد که مشکل حل شده است.» اظهارات انبارلویی و امثال وی آشکار می سازد که ایشان به عمد و با نادانسته وجود جنبشی عظیم را نادیده گرفته یا باور ندارند.

شبهه برخورد نیروهای امنیتی با فعالین سیاسی و مردم معترض در تظاهرات مختلف، نشان می دهد که چیزی به عنوان جنبش سبز از طرف حاکمیت به هیچ وجه پذیرفته نیست. پس به زعم ایشان آنچه در طی ماه های اخیر رخ داده تنها اعتراض های محدود و هدایت شده از طرف رسانه ها و عوامل خارجی بوده است که می توان آن را با شبهه های امنیتی کنترل و سرکوب کرد. تمام استراتژی های امنیتی و سیاسی حاکمیت بر مبنای چنین تحلیلی استوار شده است.

خلاصه این تحلیل اینچنین است: از گذشته در تهران حدود ۲۰ درصد (اکنون حدود دو میلیون نفر) مردم معترض وجود دارد. این مردمان از قبل هم وجود داشته اند اما منقطع و خانه نشین بوده اند. ایشان همواره در وضعیت قهر با حاکمیت قرار داشته و در دوره های انتخاباتی در موضع تحریم بوده اند و به همین دلیل هیچگاه رای شان دیده و محسوب نشده است (حتی در پشت پرده). این مردمان خاموش و منفعل هیچگاه خطری برای حکومت محسوب نمی شده اند چرا که نه سازمانی داشته اند و نه رهبری منسجمی و البته در اهدافشان هم اختلاف نظر و پراکنگی قابل ملاحظه ای وجود داشته است. «اما» ناگهان «تقارن» حوادث و اتفاقات انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ در این طیف از مردم یک «امید کاذب» ایجاد کرده امید به اینکه می شود از طریق حضور در جریان های قبل و بعد از انتخابات، با هزینه کم، تغییری اساسی در بنیان نظام سیاسی ایجاد کرد. بدین ترتیب آن قشر منفعل و پنهان و غیرمنسجم ناگهان فعال و عینی شدند و درچار چوب ستادهای انتخاباتی انجم یافته و به خیابان ها آمدند. اعتشاشات و تظاهرات پس از انتخابات نیز کار بخشی از همین دو میلیون نفر امیدوار کاتب (!) بوده است. حل راه حل چیست؟ اگر این مردم چند مرتبه به خیابان ها بیایند و هر بار با قاطعیت هرچه بیشتر حاکمیت مواجه شوند و پس از مدتی مشاهده کنند که اتفاقی نیافتاده است، امیدشان به تغییر به تدریج رنگ می بازد و به خانه های خود باز می گردند. به این ترتیب نظام بحران را پشت سر گذاشته و زندگی باز دیگر شیرین می شود.

تحلیل فوق کم و بیش با همین سنخوی اما طبیعتاً با جملاتی برضطراق و دهان پرکن شامل انواع اصطلاحات و واژگان امنیتی و البته با امضای چند کارشناس متخصص امنیت با مدرک دکتری، در بولتن ها، گزارشات و جلسات مختلف ارائه و منجر به اتخاذ تصمیماتی حساس در سطح ملی می شود. رد پیشنهاد رفیق، عدم مذاکره با رهبران جنبش، عدم پذیرش وجود بحران، به رسمیت نشناختن جنبش سبز و در نهایت برخورد بسیار خشونت آمیز با معترضان نشانگر آن که تمام تصمیمات بر مبنای تحلیل فوق اتخاذ می شوند.

شکی نیست که تحلیل فوق از لحاظ مبنایی بسیار اشتباه است؛ جنبش حقیقتاً وجود دارد این جنبش سطحی نبوده و بسیار عمیق است. مطالبات آن جدی است و عدم پاسخگویی به این مطالبات نظام را به شدت دچار بحران در سطوح مختلف اجتماعی، فرهنگی اقتصادی و سیاسی می کند. تاوام بحران ما مشروطیت نظام را به صورت جدی مخدوش کرده و ثبات سیاسی را از بین می برد. اما با وجود طرح این مباحث از سوی اساتید دانشگاه و روشنفکران و هشدار و تذکر مکرر به حاکمیت، باز هم توجه ای به این مسائل نشده است. البته یک دلیلش می تواند این باشد که به اعتقاد حکامان، تئوری های فوق محصول «علوم انسانی غربی» هستند و به کار «شرق اسلامی» نمی آیند. به عقیده ایشان، مبنای مشروعیت و مبنای کارآمدی در دولت اسلامی با آنچه در غرب بوده و تعریف شده کاملاً متفاوت است.

انتشاق در سازمان مجازی و تضعیف رهبر فرضی

از سویی دیگر حاکمیت فرض می کند که حتی اگر این جنبش ها و این بحران ها جدی و واقعی باشد، می توان آن را با استفاده از منابع مالی و ابزار امنیتی کنترل کرد. می توان در سازمان جنبش شکاف ایجاد کرد و رهبری آن را با جنگ روانی و با استفاده از تکنیک های نرم افزاری تضعیف کرد. درست است که سازمان متکثر و مجازی جنبش دلیل تاوام آن تا این لحظه بوده است اما از همین تکثر و عدم تمرکز موجود در جنبش نیز می توان برای ایجاد اختلاف و انتشاق در آن استفاده کرد. با اعصال فشار روانی بر رهبران جنبش برای اعلام شفاف مواضع و مرزبندی ها، عملاً در میان اعضای جنبش ریزش نیرو و به وجود خواهد آمد. از طرفی اگر رهبران اصلاح طلب در مورد اهداف و شعار ها اعلام موضع نکنند، رهبری جنبش به خارج از کشور منتقل شده و به سمت اهداف رادیکال کشیده خواهد شد. این همان چیزی است که حاکمیت می خواهد و در آن صورت با مشروطیت بیشتر و توجیحات قابل قبول تری دست به سرکوب جنبش خواهد زد. بنابراین در رهبران جنبش ناچار خواهند شد تا برای جلوگیری از انحراف و در نتیجه سرکوب جنبش به اعلام مواضع صریح تر بپردازند.

چه اتفاقی رخ داده است که آقای عسگر اولادی ناگهان نظر خود را مبنی بر وفای با موسوی و خاتمی تغییر داد و گفت که ایشان از خط قرمزها گذشته اند و خود تبدیل به خط قرمز شده اند؟ همه چیز به تحولات پس از ۱۳ آبان باز می گردد. خشونت کله ترازو را به نفع حکامان نظامی سنگین تر کرده است. این را پیش از این بسیاری از صاحب نظران نیز گفته بودند در فضای بحران و خشونت این نظامیان هستند در مداللات سیاسی برتری پیدا می کنند. به همان اندازه که تظاهرات مسالمت آمیز روز قفس جریان را به نفع جنبش سبز تغییر داد، تظاهرات خشونت آمیز ۱۳ آبان نیز باعث شد که اصولگرایان تا حدودی ابتکار عمل را در دست بگیرند. آن ها تصور می کنند که توانسته اند تظاهرات ۱۳ آبان را سرکوب کنند و از این بابت در پوست خود نمی گنجند. مهم نیست که برای این کار میلیاردها تومان هزینه کرده و یا ده ها هزار نیروی نظامی و شبه نظامی را بسیج کرده باشند مهم آن است که تصاویر میلیونی روز قفس دیگر تکرار نشد و آن ها اکنون می توانند جنگ روانی جدیدی علیه رهبران جنبش سبز آغاز نمایند.

تقریباً تمام نشریات و رسانه های وابسته به جناح به اصطلاح اصولگرا از نشریات مثلث و پنجره و کیهان گرفته تا رجانیوز و فارس نیوز و الف، در ده روز گذشته یک استراتژی مشخص را پیگیری کرده اند: ایجاد جنگ روانی علیه موسوی، کروبی و خاتمی با هدف زیر سوال بردن پایگاه اجتماعی و سیاسی آن ها. یک بازی بسیار پیچیده که ضربات سختی به جنبش سبز خواهد زده اصولگرایان دلم از رهبران جنبش می خواهند که نسبت خود را با تظاهرات خشونت آمیز و طرح شعارهای رادیکال از سوی بخشی از مردم روشن نمایند. درواقع از آن ها می خواهند که نسبت خود را با نظام روشن کنند.

نتیجه این فشارها و نتیجه این جنگ روانی احتمالاً این خواهد شد که موسوی و کروبی از مردم بخوانند که روز ۱۶ آذر در خارج از دانشگاه ها تجمع نکنند و شعارهای تند سر ندهند. اما از آنجا که «خوشبختانه یا متأسفانه» سازماندهی جنبش به صورت مجازی است و این رهبران فرضی تسلط کامل بر فضای مجازی ندارند، بسیاری از سایت های اینترنتی و شبکه های ماهواره ای وابسته به نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور از مردم خواهند خواست که روز ۱۶ آذر به خیابان ها بیایند. در نتیجه نمود بیرونی این وضعیت آن خواهد بود که رهبری موسوی و کروبی بر جنبش تضعیف شده و دیگر مردم به حرف های ایشان توجه نمی کنند. در واقع ابتکار اصولگرایان در راه اندازی این بازی، رهبری جنبش را تضعیف کرده و سمت شدن پایگاه اجتماعی ایشان را به نمایش خواهد گذاشت. فردای روز ۱۶ آذر نیز بمباران روانی بر سر موسوی و کروبی فرو خواهد ریخت که مرزبندی خود را با مردمی که علیرغم توصیه های ایشان به خیابان ها آمده اند و با نیروهای پلیس درگیر شده اند و شعارهای ساختار شکن سر داده اند، مشخص کنند. این یعنی آغاز انتشاق در جنبش. در واقع جناح اصولگرا در روز ۱۶ آذر از یک سو به سرکوب بسیار خشونت آمیز دست خواهد زد و از سوی دیگر رهبری جنبش را تضعیف و پایگاه اجتماعی آن را متلاشی خواهد کرد.

به نظر می رسد که موسوی، کروبی و خاتمی، برای اینکه در این دین نیافتد باید ضمن آنکه به صورت کلی خشونت را نفی کرده و بر اندیشه عدم خشونت و مبارزات مسالمت آمیز تاکید کنند، مشخصاً از ارائه دستورالعمل های مشخص درباره مکان و زمان و چگونگی اعتراضات خودداری نمایند. از طرف دیگر، رهبران جنبش سبز هیچ الزامی ندارند که مرزبندی خود را با تمام گرایش های موجود در جنبش سبز اعلام کنند یا دانما نسبت خود را با نظام سیاسی تعریف نمایند. این قطعاً یک دام برای ایشان است. کافی است ایشان تنها به تشریح مواضع قانونی و اصلاح طلبانه خود هست گمارند. این نظام است که باید نسبت خود را با جنبش مردمی مشخص کند نه برعکس. این نکته ای کلیدی و رمز ساندگاری و میران جنبش سبز خواهد بود.

۱۶ آذر ۸۸ و استراتژی «گل در برابر گلوله»

حاکمیت بسیار تلاش کرده و می کند تا جنبش میلیونی سبز را به تظاهرات ده هزار نفری دانشجویی تقلیل دهد. در صورتی که کار به اعتشاش و تظاهرات خشونت آمیز بیانجامد، حاکمیت از «حق قانونی استفاده مشروع از زور» برخوردار خواهد بود. ضمن آنکه ببالا تر رفتن هزینه ها که بیشتر از متوسط توان اعضای جنبش است، جنبش دچار ریزش نیروی گسترده خواهد شد. نتیجه چیزی جز تبدیل جنبش فراگیر به اعتشاش محدود و در نهایت سرکوب قانونی توسط پلیس نخواهد بود. اپوزیسیون بر انداز خارج از کشور، دانسته یا نادانسته، به تحقق این سناریو کمک کرده است. بسیار روشن است که اپوزیسیون ساختار شکن آغاز کننده این جنبش نبوده اند اما قطعاً می توانند پایان دهنده آن باشند.

می توان اینگونه جمع بندی کرد: حاکمان نظامی بر مبنای یک «تحلیل اشتباه» با جنبش مواجه شده اند. لذا سرکوب خشونت آمیز را به هرگونه وفاق و مذاکره یا سازش ترجیح می دهند. آن ها می خواهند با استفاده از ابزارها و تکنیک های امنیتی «اغشاشلت» را سرکوب کنند. برای رسیدن به این هدف، باید کاری کنند تا جمعیت رادیکالیزه شده و به خشونت کشیده شود. لذا بر روی تحریک احساسات عمومی برای انجام خشونت متقابل در انتقام از سرکوب روز ۱۳ آبان حساب باز کرده اند. روز ۱۶ آذر بهترین فرصت برای سوء استفاده از احساسات دانشجویی خواهد بود. همچنین در این میان با اعمال فشار گسترده و هماهنگ بر رهبران جنبش آن ها را وادار به موضع گیری در برابر شعارهای ساختار شکن و تظاهرات خشونت آمیز می کنند. اگر رهبران جنبش در این دام بیفتند، قطعاً تضعیف رهبری ایشان و انشقاق در بدنه جنبش را به دنبال خواهد داشت. ابتکار جناح اصولگرا در پیاده سازی این سناریو پس از ۱۳ آبان چنان ایشان را ذوق زده کرده که امثال عسگر اولادی را از هرگونه وفاق منصرف ساخته است. اما نکات مهم دیگری وجود دارد که در معادلات و محاسبات اصولگرایان نادیده مانده است. برخی از این نکات به طور خلاصه به شرح زیر است:

۱- گاندی گفت وقتی شما مطالبه ای دارید، اول مسخره تان می کنند، بعد نادیده تان می گیرند، بعد سرکوبتان می کنند و در نهایت شما پیروز می شوید! اظهارات قائم مقام وزارت اطلاعات مبنی بر حضور ۴۰ هزار نفر در راهپیمایی روز کمنز و ۵ هزار نفر در راهپیمایی روز ۱۳ آبان و اظهاراتی از این دست نه تنها به زعم ایشان موجب تحقیر و تضعیف روحیه اعضای جنبش سبز نخواهد شد بلکه جنبش را وارد «پروسه اثبات خویشتن» می کند. یعنی این احساس تحقیر شنگی و نادیده گرفته شدن توسط حاکمیت انگیزه دوچندانی به اعضای جنبش برای حضور رسمی تر و علنی تر در مراسم ها و برنامه های مختلف می بخشد. بنابراین اگر چه علوی در اندیشه هدایت یک جنگ روانی است اما قطعاً متوجه این امر نیست که «انکار تحقیرآمیز جنبش» موجب تداوم و استقامت آن خواهد شد.

۲- «خواندن نماز جمعه با کفش» یک مثال از صدها مثال جالب از «عمل گرای و واقع گرایی» اعضای جنبش است. ظاهراً این دو پاراستر کلیدی از چشمان حاکمان دور مانده است. هم اعضا و هم رهبران جنبش واقع گرا و عملگرا هستند و این بدان معنا است که درجه تحریک پذیری و عمل احساسی آن ها به نسبت پایین تر است. این جنبش به سرعت می تواند خود را تحلیل کرده و انحرافات را تصحیح نماید. یک نوع بازیابی، بازسازی و «خود-کنترلی» واقع گرایانه در عملگرد جنبش دیده می شود. شاید در مقطعی جنبش به انحراف برود اما به سرعت مسیر خود را اصلاح و اشتباهات را بران می کند. لذا ممکن است درجه بالای اعمال خشونت از سوی نیروی انتظامی در روز ۱۳ آبان تا مدتی موجب بروز واکنش های احساسی شده باشد اما جنبش پتانسیل بالایی در کنترل خویش دارد. نیروی انتظامی و نیروهای شبه نظامی با اعصالی مانند حمله مستقیم به زنان قصد تحریک احساسات مردم و کشاندن آن ها به تقابل خشونت آمیز را داشته اند. اینگونه خرج نکاویت شاید به درد «جمهوری کرمور» بخورد اما قطعاً به کار ایران با یکصد سال تاریخ دموکراسی خواهی نمی آید. لذا هیچ بعید نیست که اشتباه استراتژیک ۱۳ آبان این بار در ۱۶ آذر تصحیح شده و نقشه حاکمان نظامی نقل بر آب شود.

۳- «اندیشه عدم خشونت و مبارزه مسالمت آمیز» تنها یک شعار لوکس متعلق به طبقه متوسط نیست، بلکه «استراتژی اصلی» جنبش به شمار می رود. رهبران جنبش و بسیاری از گروه های سیاسی و غیرسیاسی همسپه با جنبش با تمام ابزار تبلیغاتی و اطلاع رسانی خود بر این استراتژی تأکید کرده و خواهنکند. شاید در مواردی برخی از شرکت کنندگان در راهپیمایی ها به دلیل القائات خارج از کشور دست به خشونت متقابل و انتقام جویی از شبه نظامیان بزنند اما قطعاً فضای خشونت فضای غالب بر جنبش در آینده نخواهد بود. این خود تضمین کننده سلامت و تداوم جنبش می باشد.

۴- همانطور که بسیاری از صاحب نظران گفته اند در عامل دیگر وجود دارد که باعث تشدید جنبش خواهد شد. یکی «شورش نان» است که احتمالاً در پی اجرای طرح هدفنکردن یارانه ها و گسترش نارضایتی مردم از وضع اقتصادی بوجود خواهد آمد. در این حالت احتمال می رود جنبش طبقات پایین به جنبش طبقه متوسط بپیوندد و جنبشی به مراتب عظیم تر با مطالبات صریح تر شکل گیرد. دوم فشار بین المللی است که در پی بن بست مذاکرات اتمی با غرب و شکست احمدی نژاد در ایجاد رابطه با آمریکا بسیار بیشتر خواهد شد. این عامل نیز به طور غیرمستقیم بر تداوم جنبش سبز خواهد افزود. اشتباهات اقتصادی و بین المللی دولت دهم این ذهنیت را ایجاد می کند که آینده از آن جنبش سبز خواهد بود. همین امید به آینده یکی دیگر از عوامل انگیزه بخش به اعضای جنبش برای ادامه راه می باشد.

۵- جنبش سبز به کوه یخی می ماند که تنها قله آن بیرون از آب مانده است. اصولگرایان با تمام توان درصدد از بین بردن این قله از دید انظار عمومی هستند. اما قطعاً نمی توانند تمام کوه یخ را از بین ببرند. کنترل امنیتی حتی در صورت موفقیت تنها به پاک کردن صورت مسئله می انجامد و نه حل آن. طبیعی است مطالبات همچنان باقی مانده و در زمان دیگر و به صورت جدی تر مطرح خواهد شد. شاید نمودهای بیرونی فروکش کند اما به زودی و در پی حادته ای دیگر دوباره جنبش بر می خیزد. این حرکت سینوسی اینبار «میرا» نیست چراکه با مکانیسم های درونی هراز چندی به بازسازی و احیای خود می پردازد مانند ویرومی است که جهش پیدا کرده و هر بار با مشخصاتی جدید و به صورت جهش یافته ظهور پیدا می کند. همانطور که بارها صاحب نظران متذکر شده اند، این جنبشی نیست که بتوان آن را کنترل و سرکوب کرد.

۱۶ آذر صحنه آزمون بسیاری از نکات فوق است. اینکه تا چه حد جنبش واقع گرا و عملگراست؛ اینکه تا چه میزان اندیشه عدم خشونت و مبارزه مسالمت آمیز در میان مردم به عنوان یک اصل مطرح است؛ اینکه استراتژی «گل در برابر گلوله»، مورد قبول مردم و دانشجویان است یا خیر؛ اینکه رهبران جنبش همچنان نفوذ فکری و کلامی بر جنبش دارند یا خیر؛ اینکه عقلانیت حاکمیت در دین و پذیرش جنبش تا چه حد است و ... ؛ آیا عسگر اولادی بار دیگر نظر خود را تغییر داده و سخن از وفاق ملی خواهد گفت؟

وقتی «ژانو زیانگ» در سال ۲۰۰۵ درگذشت، دولت چین که در اوج اقتدار و سرمست از موفقیت های اقتصادی و تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی بود، حتی اجازه نداد که برای این رهبر سابق حزب کمونیست و مخالف سرکوب دانشجویان در میدان «تپان آن من»، مراسم به مناسبت درگذشتش ایش برگزار شود. حزب کمونیست می ترسید که این مراسم موجب شعله ور شدن مجدد اعتراضات شود. پس از ۱۶ سال نه تنها مشکل حل نشده بود که حتی «ابرقدرت چین» از جنازه ژانو زیانگ هم می ترسید.